

هویت ایرانی و تاریخ‌نگاری محلی (از آغاز اسلام تا قرن هفتم هجری)

رضا دهقانی*

E-mail: rdehgani@tabrizu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۸/۱

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۹/۲۳

چکیده

مفهوم هویت یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم علوم اجتماعی است و طرح مباحثی در باب منشاء و چگونگی پیدایش و تداوم هویت‌های جمعی کلان چون هویت ملی و هویت تاریخی بر گستردگی و پیچیدگی آن افزوده است. لذا در تبیین و تحلیل رهیافت‌های جدید هویتی بایسته است نگاه ویژه‌ای به داده‌های تاریخی در تمام شعب آن از جمله تاریخ‌نگاری محلی داشته باشیم. تاریخ‌نگاران محلی در سده‌های نخستین اسلامی با الهام از شاخصه‌های هویت ایرانی و به منظور حراست از میراث‌های منطقه‌ای که برخوردار از علقه‌ها بومی و محلی بود به خلق آثاری در حوزه تواریخ محلی دست زدند که در بسیاری موارد نسبت مستقیم با تاریخ ایران دارد و در نگاهی صورت‌شناسانه به تواریخ محلی طبقاتی، تواریخ محلی مزارات، تواریخ محلی ایلی و غیره قابل تقسیم است. در نوشتار حاضر درصدد این هستیم که با عطف توجه به مسائل نظری هویت به بررسی هویت ایرانی و تاریخ‌نگاری ایرانی بر پایه تاریخ‌نگاشته‌های محلی از ابتدای ظهور اسلام در ایران تا قرن هفتم هجری پردازیم و ضمن سنجش عناصر هویت‌گرا در این‌گونه تواریخ، از یکسو سیر تداوم سرزمینی، سیاسی و فرهنگی ایران را که مهم‌ترین شاخص‌های هویتی آن است بکاویم و از سوی دیگر نقش و جایگاه تاریخ‌نگاری محلی را به عنوان شعبه‌ای مهم در تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی مشخص کنیم.

کلیدواژه‌ها: هویت، خاطره جمعی، هویت ایرانی، تاریخ‌نگاری محلی، اسلام.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز، نویسنده مسئول

مقدمه

تاریخ‌نگاری محلی شعبه‌ای از علم تاریخ است که محدوده آن در قیاس با دیگر شاخه‌های تاریخ‌نگاری مانند تاریخ‌نگاری عمومی و دودمانی، یک منطقه، شهر یا ولایت را دربرمی‌گیرد. در باب سرآغاز نگارش تاریخ‌های محلی گفتنی است که تاریخ‌نگاری محلی هم‌زاد تاریخ است، آنگاهی که انسان دست به نوشتن تاریخ می‌زند، تاریخ گذشته به عنوان واقعیتهای مستقل از ذهن به کمک تاریخ‌نگاری با انسان بعد و معاصر سخن می‌گوید و انسان‌ها قادر به بازآفرینی و حفظ مفاهیم تاریخ گذشته و پیرامونی خود می‌شوند. تاریخ‌نگاری محلی نیز به سان دیگر شعب تاریخ‌نگاری از ابعاد هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه تاریخ و چیستی تاریخ از نگاه مورخ برخوردار است و این مجموعه را در قالب کلیتی معنی‌دار و قابل فهم در می‌آورد. بیان و پردازش این مفاهیم حول محور منابع تاریخ‌نگاری یک دوره یا یک شعبه از تاریخ‌نگاری به فهم تاریخ‌نگاری آن دوره یا آن شعبه تاریخ‌نگاری در قالب مجموعه‌ای به هم پیوسته می‌انجامد که می‌توان آن را یک مکتب تاریخ‌نگاری نامید. تاریخ‌نگاری محلی ایران به سبب برخوردار بودن از نظم معنایی و ابعاد هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه مکتب و نحله‌های مهم در تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی است.

اهمیت تاریخ‌نگاری محلی در ساخت هویتی جهان ایرانی و الفت آن با جهان اسلامی آن‌گاه نمایان‌تر می‌شود که نگاهی به رویکرد دیگر شعب تاریخ‌نگاری مانند تاریخ‌نگاری عمومی و سلسله‌ای بیندازیم. در این تاریخ‌نگاری‌ها وجه غالب، بذل توجه به ثبت وقایع و حوادث سیاسی - نظامی است و کمتر به ابعاد حیات مدنی ایران مانند آموزش، اقتصاد و معیشت، نظام اداری و زبان‌های ایرانی توجه شده است؛ هرچند این بی‌توجهی به وجوه تاریخ اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به معنای فقدان فلسفه تاریخ و هستی‌شناسی نزد مورخان این طیف از تاریخ‌نگاری نیست اما به هر حال امروزه این نقصان، تأثیر مستقیمی بر منظومه فکری و ادراک هستی‌شناسی و انسان‌شناسی که هویت از مقولات پیچیده و چندوجهی آن است گذاشته است. در مقابل عطف توجه تاریخ‌نگاری محلی به مبانی اجتماعی و فرهنگی در قیاس با شعب تاریخ‌نگاری فوق‌الذکر به مراتب بیشتر است و به‌رغم آنچه در بدایت امر به نظر می‌رسد تاریخ نوشته‌های محلی اصلاً به معنای انشقاق جغرافیایی و گسست خاطر تاریخی مردم ایران با ریشه‌های مشترک نیست بلکه برعکس در موقع فقدان استقلال سیاسی و حاکمیت کارگزاران خلیفه در ایران، این تواریخ محلی بودند که با پاسداشت سنن گذشته به حفظ و بازتولید مبانی هویتی ایرانیان کمک شایانی رساندند.

- شقوق مسئله مذکور را می‌توان ذیل پرسش‌های پژوهش به شرح ذیل مطرح کرد:
۱. علل اصلی اهمیت و تمایز تاریخ‌نگاری محلی در قیاس با دیگر شعب تاریخ‌نگاری چیست؟
 ۲. نسبت تاریخ‌نگاری محلی با هویت سرزمینی (جغرافیای متصور) ایران چیست؟
 ۳. هویت ملی و خودآگاهی ایرانی چگونه در تواریخ محلی تجلی می‌یابند؟

فرضیه‌های پژوهش

۱. آگاهی‌های موجود در تواریخ محلی متنوع، و اغلب منحصر و معطوف به یک منطقه و محل جغرافیایی خاص است به همین جهت در قیاس با دیگر شعب تاریخ‌نگاری، عمدتاً حاوی آگاهی‌های دقیق و تفصیلی از شهر و دیاری خاص هستند به گونه‌ای که تاریخ‌نگاری محلی را می‌توان نوعی شهرشناسی در دل تاریخ دانست. هم‌چنین منابع تحقیقاتی مورخ محلی مانند موضوعات آن متنوع و گسترده است و شامل مجموعه منابع نوشتاری، عکس و منابع دیداری و شنیداری می‌شود.
۲. تواریخ محلی تصاویری هستند که از کنار هم قرار گرفتن آنها تصویر بزرگی از وحدت جغرافیایی و هویت ملی به وجود می‌آید. تواریخ محلی صرفاً قطعات سازنده تصویر ایران نیستند بلکه حاملان خاطره ایرانی و خودآگاهی جمعی در گستره ایران فرهنگی هستند.
۳. هویت ملی و خودآگاهی ایرانی ذیل، شاخصه‌های وطن‌دوستی، هویت‌های شهری، تداوم اندیشه ایرانشهری، نمادهای زبان و اجزای سازنده روایت ایرانی در تواریخ محلی تجلی می‌یابند.

اهداف پژوهش

۱. تحلیل و تبیین مختصات تاریخ‌نگاری محلی از منظر هویت ایرانی و نقش آن در بنای هویت ملی ایرانیان؛
۲. ارزیابی میزان انطباق الگوی نظری «هویت جمعی» و «خاطره تاریخی» بر هویت و خاطره تاریخی مردم ایران در طول تاریخ.

روش تحقیق

روش مورد استفاده در این پژوهش «روش تحقیق تاریخی» است که از شاخه‌های

فرعی روش تحقیق در علوم انسانی است. در این پژوهش از شیوه^۱ تحلیلی^۲ بهره گرفته شده است. در شیوه تحلیلی جستجو در اجزای یک کل و شرح و بیان روابط متقابل میان آنها مد نظر است. به بیان دیگر بررسی رابطه علت و معلول و تبیین رابطه اجزاء با کل، مؤلفه اساسی شیوه تحلیلی است. البته شیوه گردآوری اطلاعات در این پژوهش، روش کتابخانه‌ای می‌باشد.

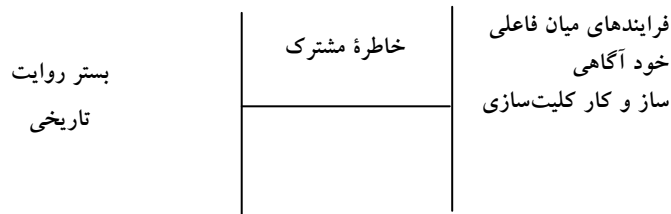
چارچوب نظری پژوهش

انسان‌ها فقط تابع یک هویت واحد نیستند بلکه به هویت‌های متعددی وابسته‌اند. شخص می‌تواند هم‌زمان هویت ملی، هویت مذهبی، هویت محلی، هویت طبقاتی و سیاسی خاصی داشته باشد و هیچ تعارضی میان هویت‌ها به چشم نخورد. این هویت‌ها از یک سو جنبه اجتماعی دارند، یعنی بر اساس ایجاد پیوند میان خود و شکل‌های اجتماعی پدید می‌آیند و از این لحاظ امری اجتماعی محسوب می‌شوند و از سوی دیگر، نسبی هستند و در طول زمان دست‌خوش تغییر می‌شوند. در نتیجه برخلاف تصورات اولیه، هویت‌ها نه تنها ثابت و دست‌نخورده باقی نمی‌مانند بلکه همواره در حال دگرگون شدن و بازسازی‌اند. این تحول هویتی به طور تاریخی صورت می‌پذیرد. یکی از مشخصه‌های ملت، هویت داشتن و تداوم تاریخی این هویت است از این‌رو برای شناخت ملت‌ها باید گذشته و تداوم تاریخی آنها را بررسی کرد. به علاوه هویت‌ها ساخته می‌شوند و گرایش به شناسایی دارند. آنها می‌خواهند دیده شوند و مورد تأیید قرار گیرند. این امر با تلاش ملت‌ها برای ایجاد همبستگی میان اعضای خود و دستیابی به امنیت پیوند می‌خورد در واقع شکل‌گیری هویت‌های جمعی - از جمله هویت ملی - به یک رشته کارویژه‌های خاص مربوط می‌شود. این هویت جمعی منوط به وجود خاطره‌ای جمعی است که از طریق آن، گروه، گذشته‌اش را تشخیص می‌دهد و آن را تفسیر می‌کند. این خاطره مشترک به اضافه خودآگاهی فرایند میان‌فاعلی^۳ را می‌سازد که از طریق فرایند کلیت‌سازی^۴ هویت جمعی را می‌سازد. همه اینها در بستر روایت‌گری صورت می‌گیرد که قالب آن با ارائه تفسیری داستان‌وار، تداوم تاریخی و انسجام هویتی حفظ می‌شود. هویت‌های جمعی یا به عبارتی هویت‌های نوع دوم و غیر شخصی شده از این طریق به لحاظ اجتماعی ساخته می‌شوند. البته تاریختی^۵ بر این مجموعه حاکم است.

1. Technique
2. Exposition

3. Intersubjective
4. Totalizing

5. Historicity



شکل شماره ۱: نحوه شکل‌گیری هویت نوع دوم (هویت جمعی)

برای اینکه طرز شکل‌گیری هویت را در کشش تاریخ بهتر تصور کنیم باید درک بیشتری از روایت داشته باشیم. هویت در مرتبه یک متن جنبه روایی دارد. هنگامی که از مفهوم روایت صحبت می‌شود قبل از هر چیز منظور یک طرح یا پی‌رنگ^۱ داستانی است، رز پول^۲ روایت را «کل قابل فهمی که بر توالی و رشته رویدادهای هر داستان حاکم است»، تعریف می‌کند (کیث، میشل و پایل، ۱۹۹۳: ۲۷).

این تعریف بیانگر آن است که طرح یا پی رنگ، رویدادهای داستان را به هم مربوط می‌کند. اصولاً داستان از نحوه قرار گرفتن این رویدادها و تفسیر زنجیره حوادث آن شکل می‌گیرد. به عبارتی دیگر، پی‌رنگ یک رشته رویدادها را به یک داستان تبدیل می‌کند. این پی‌رنگ روایی در بستری تاریخی واقع می‌شود و چیزی فراتر از مجموعه رخدادها منفرد و مجزا است. گاه روایت، با ترسیم زنجیره‌ای از علت‌ها یا دلایل نتیجه‌گیری را تسهیل می‌کند. در روایت عناصر حاکم بر نظم رویدادها، ضرب آهنگ حوادث و توالی و طول مدت رویدادها مطرح می‌شود. از این‌رو، روایت تنها بازگویی ساده داستان نیست بلکه بیان گوهر داستان است. در سطح مفهومی روایت به مثابه یک فرا رمز^۳ عمل می‌کند که بر مبنای آن پیام‌ها درباره سرشت واقعیت‌های فرهنگی و تاریخی انتقال می‌یابند. به این ترتیب فرد با گوش دادن به داستان‌های دیگران از واقعیت‌های فرهنگی آن مردم اطلاع پیدا می‌کند (پول، ۱۹۹۹: ۶۹).

بنابراین مسئله بازنمایی و به‌خصوص «بازنمایی تاریخ» در اساس مسئله‌ای مربوط به روایت است. پرسش اصلی آن است که آیا می‌توان چارچوب تفسیری روایی - داستانی برای بازنمایی تاریخ یک ملت یافت؟ در همین زمینه مسئله کندوکاو در هویت‌های صاحب نقش در روایت‌های تاریخی نیز مطرح است و این پرسش مطرح می‌شود که آیا کلیت‌هایی مانند طبقه اجتماعی، ملت، احزاب سیاسی و... می‌توانند فاعلان

1. Plot

2. Rose poole

3. Meta code

«روایت‌های تاریخی» باشند؟ اگر پاسخ به این پرسش مثبت باشد، در آن صورت می‌توان این کلیت‌ها را به عنوان سازندگان تاریخ سیاسی در نظر گرفت و آنها را موضوع بحث و مطالعه تاریخی قرار داد.

خاطره ایرانی و گفتمان هویت

در کنار تاریخ، نقش خاطره جمعی و سنت‌ها نیز در پیوند با روایت درخور بررسی و تأمل است؛ زیرا در درجه نخست برای آنکه بتوان از تداوم تاریخی هویت‌های جمعی یا فردی سخن گفت به وجود عاملی مانند خاطره نیاز است. کارل دویچ مدلی را درخصوص نقش خاطره^۱ در نظام‌های اجتماعی - تاریخی ارائه داده که بیانگر نقش خاطره در تداوم هویت‌های جمعی می‌باشد. طبق این الگو داده‌ها در درون نظام خاطره به صورت نمادین رمزبندی^۲ یا منتزع می‌شوند و در مرحله دوم به طریقی انبار می‌شوند. در مرحله سوم برخی اطلاعات از بقیه جدا می‌شود و در مرحله چهارم اطلاعات جدا شده به یاد آورده می‌شوند؛ البته در باب منشاء و چگونگی پیدایش و تداوم هویت‌های جمعی کلان چون هویت ملی و هویت تاریخی بر گستردگی و پیچیدگی آن خاطره افزوده می‌شود. پس خاطره هسته اصلی و اولیه هویت‌هایی است که در طول تاریخ رمزبندی و فربه شده‌اند و بنا به اقتضای زمان رمزگشایی و یادآوری می‌شوند. در نزد تاریخ‌نگاران محلی سده‌های نخستین اسلامی، خاطره ایرانی با تمام دنیای رازآلودش در بطن مؤلفه‌های هویت‌ساز ایران در هم تنیده شده است. یکی از بزرگ‌ترین این خاطره‌ها ایران و جغرافیای متصور آن است که اندیشه حراست از آن و افسانه تقسیم جهان میان ایرج و سلم و تور، فرزندان فریدون را به میان می‌کشد (قریشی، ۱۳۷۳: ۲۴۹-۲۵۳). این خاطره از یک سو بر هویت جاودانه ایران و از سوی دیگر بر تفکیک جهان ایرانی و انیرانی تأکید دارد.

این شکاف بین دو جهان، به مقابله‌های قومی انجامید و سرزمین‌های رقیب آریایی را در جوار یکدیگر گسترش داد. منشاء اولیه ملت‌های تاریخی را باید در این کانون‌های اولیه قومی - جمعیتی یافت؛ به همین منوال در فروردین‌یشت از سه کشور اثیرین (ایران) و تئورین (توران) و میثریمن (سلم یا روم) نام برده شده است. نکته مهم این است که ایران در قلب و مرکز این حکومت سرزمینی قرار دارد. از این رو نخستین

1. Memory

2. Coding

زمان و انسان در ادبیات مزدایی یعنی گیومرت (کیومرث) در ایران ویج و بر لب شط دائیتی در مرکز ایران خلق می‌شود.

به عقیده هانری کُربن^۱ اهمیت نمادین کیومرث در افسانه‌های ایرانی به قدری است که اگر صورت کیومرث را از آنچه اصل و مبداء آن است جدا کنیم در آن صورت دستیابی به حقیقت اسطوره‌ای کیومرث برای ما بسیار مشکل خواهد شد و نخواهیم توانست حق رمز ایرانی «انسان» را ادا کنیم (کربن، ۱۳۵۸: ۷۴-۷۵).

این حس برگزیدگی و برتری‌جویی غیریت‌سازی با دیگر سرزمین‌ها در متون کهن پارسی به وفور یافت می‌شود. به طور مثال در *نامه تنسر* چنین می‌خوانیم: «زمین چهار قسمت دارد. یک جزء زمین میان مغارب هند تا مشارق روم و جزء دوم میان روم و قبط و بربر و جزء سوم سیاهان از بربر تا هند و جزء چهارم این زمین که منسوب است به پارس و لقب بلاد الخاضعین، میان جوی بلخ تا آخر بلاد آذربایگان و ارمنیه فارس و فارس و فرات و خاک عب تا عمان و مکران و از آنجا تا کابل و طخارستان و این جزء چهارم برگزیده جهان است» (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، ج ۱: ۳۶؛ صفا، ۱۳۳۳: ۴۳۷).

ذهنیت ایرانی سالیان متمادی با چنین گزاره‌هایی آشنا بوده و به آن خو کرده است. این اصطلاحات و تفسیر و تعبیرها، ذهنیت ایرانی را تشکیل داده و بنابراین روایتی به‌سامان از مفهوم ایرانی بودن ارائه شده است. این روایت به‌قدری قوی است که با وجود گذشت زمان، بروز حوادث مختلف و تحولات سیاسی و اجتماعی عمیق در جامعه ایران هم‌چنان استمرار دارد و رمز اصلی تداوم فرهنگی این کشور را تشکیل می‌دهد. صاحبان اندیشه و ارباب هنر و ادبیات در استمرار این ذهنیت تاریخی در ایران و تدقیق این روایت تاریخی نقش به‌سزایی داشته‌اند. در این میان نقش ادیبان، شعرا و تاریخ‌نویسان در این زمینه بیش از سیاست‌مداران و فلاسفه بوده و نفوذ شعر بر عرصه‌های دیگر فرهنگ قابل توجه است. به طور کلی، دل‌بستگی به ارزش‌های بومی و افسانه‌های اسطوره‌های ایرانی در آثار شاعران پارسی‌گوی موج می‌زند (نامه تنسر به گشنسب، ۱۳۱۱: ۴۰-۴۱).

فردوسی شاعر بلندآوازه ایرانی بارها و بارها از نام ایران و ایران زمین یاد کرده است. شعرای دیگر قبل و بعد از او چنین کرده‌اند. برای نمونه واژه ایران در آثار نظامی گنجوی بیش از ۱۷۰۰ بار به‌کار رفته است و در بیت ذیل کاملاً مشهود است.

1. Hanry Corban

نیست گوینده زین قیاس خجل

همه عالم تن است و ایران دل

دل ز تن به بود یقین باشد

چون که ایران دل زمین باشد

(نظامی گنجوی، ۱۳۳۶: ۱۸۷)

به این ترتیب وی بیان جاننداری از روایت ایرانی به دست می‌دهد. نام ایران در اشعار بسیاری از شعرای بعدی نیز به عنوان یک سرزمین مشخص به چشم می‌خورد. برای نمونه در قصیده معروف «نامه اهل خراسان» از انوری، بارها واژه ایران و چند بار عبارت «کشور ایران» آمده است (انوری، ۱۳۴۰-۱۳۳۷: ۲۱۹-۲۲۴).

نگرش منابع تاریخی به هویت و روایت ایرانی

آنچه از آثار کلاسیک نویسندگان یونانی و رومی و نوشته‌های ایرانی و عرب، چه آثار کلاسیک پهلوی قبل از اسلام نظیر خدای نامک‌ها و چه آثار اولیه مربوط به تاریخ و هویت ایرانی در سه قرن اولیه اسلامی برمی‌آید این است که این آثار دیدگاهی کلان‌نگر داشته و به جای تأکید صرف بر زندگی یک یا چند پادشاه یا دودمان، بیشتر تاریخ و هویت تاریخی ایران را به عنوان مجموعه منسجم زمانی و مکانی معرفی می‌کنند که در جای خود به نوعی بازگو کننده جهان بینی تاریخی ایرانی و فلسفه تاریخ مورد نظر راویان، بازگو کنندگان و پژوهشگران آن است. اصولاً هویت تاریخی ایرانیان و میراث سیاسی آنها به شیوه‌های گوناگون در آثار کلاسیک بیان شده است و این به‌ویژه در مورد آثار پس از ظهور اسلام صادق است. نوشته‌های تاریخی مربوط به ایران در شیوه تاریخ‌نگاری یا روایت ایرانی از گوناگونی چندانی برخوردار نیستند زیرا اکثر قریب به اتفاق آنها روایت واحدی از هویت تاریخی ایران - از دوران اساطیری تا زمان خود - ارائه می‌دهند. اما پس از ظهور اسلام و با آغاز کارهای تاریخ‌نگاری درباره اسلام شیوه پرداختن به هویت تاریخی ایرانیان متفاوت شد یعنی در کتاب‌هایی که در آنها تاریخ باستانی ایران به تصویر کشیده شده است دو رهیافت خاص به نوشتن تاریخ ایران مشاهده می‌شود: (۱) ارائه تاریخ ایران در چارچوب نگرش اسلامی به تاریخ و معرفی آن به عنوان بخشی از تاریخ کل بشری؛ (۲) مجزا ساختن تاریخ ایرانیان از تاریخ اسلامی و ارائه آن به عنوان یک بخش جدا تحت عنوان «تاریخ ملوک‌العجم» یا «تاریخ ملوک‌الفرس». این نوع نگرش‌ها به تاریخ و هویت تاریخی ایرانیان را در تمامی آثار تاریخی بعد از اسلام می‌توان مشاهده کرد. در بسیاری از کتاب‌هایی که درباره تاریخ اسلام نوشته شده، شروع تاریخ با استناد به قرآن از بحث خلقت آدم ابوالبشر آغاز

می‌شود و تا ظهور پیامبر اسلام (ص) و تحولات اولیه اسلامی ادامه می‌یابد. در این کتاب‌ها تاریخ ایران با تاریخ اسلام تطبیق یافته و در مسیر شرح تحولات تاریخی بشر جایگاه خاص و مشخصی پیدا می‌کند. برای نمونه در این گونه تصویرپردازی‌ها بسیاری از چهره‌های اساطیری و تاریخی ایران از فرزندان پیامبران بزرگ قلمداد می‌شوند. برای نمونه سام، پدر زال، و پدر بزرگ رستم پهلوان اساطیری ایران یکی از پسران حضرت نوح معرفی شده است (دینوری، ۱۳۴۶: ۸۹).

به همین شیوه تاریخ ایران بخش منسجم و هماهنگی از تاریخ بشری قلمداد می‌شود. برای نمونه در یک تصویرپردازی دیگر طبری در بخش تاریخ ایران خود تأکید می‌کند که پادشاهی کیکاووس پسر منوچهر با پادشاهی حضرت سلیمان هم‌زمان بود و کیکاووس از حضرت سلیمان خواست تا دیوان را در اختیار او قرار دهد (بلعمی، ۱۳۴۲: ۴۷-۵۱).

این احتمال وجود دارد که در روایت‌های ایرانی قبل از اسلام چنین مطابقتی وجود نداشته باشد، چنان‌که در شاهنامه فردوسی که از روی خدای‌نامه‌های پهلوی گرفته شده است از این هم‌زمانی سخنی به میان نمی‌آید. نویسندگان ایرانی پس از اسلام در بحث‌های تاریخی خود تاریخ ایران را با دیدی کلان و جهان‌شمول در چارچوب تاریخ کلی بشری از نگاه اسلامی قرار داده‌اند.

رهیافت دوم به هویت تاریخی ایران در نوشته‌های تاریخی کلاسیک پس از اسلام، تاریخ ایران را به طور جداگانه‌ای بررسی می‌کند و در کنار تاریخ سایر ملل جهان قرار می‌دهد. البته در این رهیافت نیز بخش خاصی درباره بحث هویت تاریخی ایرانیان و تطبیق تاریخ ایرانی با تاریخ دینی دیده می‌شود. با این همه در این نوشته‌ها ابتدا تاریخ از دیدگاه اسلامی، یعنی از خلقت آدم بر اساس قرآن تا حضرت محمد (ص) پیامبر اسلام مورد بحث قرار می‌گیرد و آنگاه تاریخ ایران به عنوان تاریخ عجم یا تاریخ فارس‌ها جداگانه بررسی می‌شود. برای نمونه همان‌طور که پیشتر ذکر شد حمزه اصفهانی نویسنده قرن سوم هجری در کتاب خود با عنوان **تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء** در ابتدا تاریخ ایران را بررسی می‌کند و آن را در چهار دوره پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان به بحث می‌گذارد (اصفهانی، ۱۳۶۷: ۳۰-۶۱).

بسیاری از کتاب‌های تاریخ پس از اسلام نیز به همین شیوه مجزا، هویت تاریخی ایران را بررسی کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به **زین‌الخبار گردیزی**، **مروج الذهب** مسعودی، **فارسنامه ابن بلخی**، **تاریخ سیستان** و **تاریخ طبری** اشاره کرد. با توجه به

مطالبی که در باب هویت تاریخی ایرانیان در آثار کلاسیک یونانی، رومی، عربی و ایران بیان شد می‌توان چنین استنتاج کرد که اصولاً ایران به عنوان یک موجودیت جغرافیایی و تاریخی یعنی یک واحد برخوردار از مرزهای سرزمینی و میراث سیاسی (دولت)، فرهنگی و هنری از قرن‌ها پیش از ظهور اسلام از فضای معنایی خاصی برخوردار شد و این فضای معنایی را می‌توان در نوشته‌های باقی مانده تاریخی ایران پس از ورود اسلام به خوبی پیدا کرد، هم ایرانیان و هم غربی‌ها و هم اعراب از وجود چنین تصویری از هویت ایرانی به خوبی آگاهی داشتند و آن‌را در آثار تاریخی خود بازتاب می‌داده‌اند.

مؤلفه‌های هویت ایرانی

با عنایت به مباحثی که مطرح شد می‌توان گفت خاطره در پرتو گفتمان هویتی خود، روایت ایرانی یا مراجع هویتی ایران را شکل داده است. لذا در تبیین مؤلفه‌های هویت ایرانی بیش از هر چیز باید به «بستگی»‌هایی که از خاطره و گفتمان هویتی منبعث می‌شوند عطف نظر کرد. زیرا این بستگی‌ها ابعاد هویت جمعی را که هویت ملی از حوزه‌های فرعی آن است تشکیل می‌دهد. این بستگی‌ها عبارتند از: (۱) بستگی جغرافیایی؛ (۲) بستگی نژادی، قومی، طایفه‌ای؛ (۳) بستگی فرهنگی و زبانی؛ (۴) بستگی‌های فکری، دینی، اخلاقی و اجتماعی.

گستره وسیع بستگی‌های هویتی ایرانیان که در طول تاریخ به صورت لایه‌های متراکم سنن و انگاره‌های دینی، فرهنگی و زبانی نمودار شده‌اند اختصاصات و اقتضائات خاص خود را داشته است زیرا ایرانیان از ورای هزاره‌ها در اثر نیازهای اقتصادی برای حل معضل آب و شبکه‌های آبیاری و نیز الزامات برخاسته از ساماندهی مقاومت و دفاع از خود در برابر خطرات ناشی از تجاوزات خارجی، کشمکش با همسایگان، شکست‌های نظامی در دوره‌های تاریخی و سکونت سایر اقوام در ایران نیک آموخته است که تعامل با عناصر خارجی واقعیتی گریزناپذیر است (ر.ک: امیر خسروی، ۱۳۸۹).

از این‌روست که تسلط عناصر نژادی بر فرایندهای زبانی، فرهنگی، مذهبی و اجتماعی ایران کاملاً محرز است به این صورت که دو سه قرن نخست هجری اعراب، قرون چهارم تا هفتم ترکان، قرون هفتم و هشتم مغولان، قرن‌های هشتم و نهم ترکمانان، در ادامه تسلط ترکان دودمانی صفوی و سپس ایل قاجار را در ایران شاهد هستیم (جعفریان، ۱۳۸۱: ۸).

پیوستگی عناصر و لایه‌های فوق منحنی متغیری از هویت در ایران به دست می‌دهد

که عناصر آن تبار، حوادث مهم، نشانه‌های تاریخی و مذهب و نظام پنداری و مشارکت عاطفی در یک واحد جمعی است و لایه‌های آن شامل لایه ایران باستان، لایه عربی - اسلامی، لایه اسلامی، شیعی - فلسفی، دیلمی، لایه اسلامی سنی - ترکی، لایه مغولی - اسلامی صوفی، لایه ترکی - ترکمانی، لایه صفوی - شیعی، لایه غربی - استعماری، در دوره قاجاریه و امتداد لایه غربی در دوره پهلوی است (جعفریان، ۱۳۸۱: ۴۸).

در تحلیل عناصر هویتی باید برای فرهنگ پویا و جهان مدار ایران جایگاهی ویژه قائل شد. این فرهنگ روح خاصی را القاء می‌کند که با مفهوم ایرانی بودن پیوند خورده است. این فرهنگ بدون شک عناصر گوناگونی را از فرهنگ‌های مختلف جذب کرده ولی نه تنها همانند آنها نشده بلکه در نهایت مهر خود را بر عناصر جذب شده زده است. به همین دلیل مهاجمان همواره جذب این فرهنگ شده‌اند. فرهنگ ایرانی از آن درجه ثبات و مقاومت برخوردار بوده که فرهنگ‌های بیگانه نتوانسته‌اند در روایت آن از مفهوم ایرانی بودن خدشه‌ای وارد آورند (معینی علمداری، ۱۳۸۳: ۴۸).

زیر مؤلفه‌های این بستر فرهنگی که از دوران باستان تا به امروز پایدار مانده و رمز بقای موجودیت ایران هم منوط به آن است، مبتنی بر ویژگی‌هایی هم‌چون دین‌خواهی، هم‌زیستی فرهنگی، تساهل و سازگاری نژادی، زبانی و در مقاطعی البته بسیار محدود مذهبی و جوهره خلاقیت و آفرینندگی فرهنگ ایران است این ویژگی‌ها مؤلفه‌هایی هستند که از گذشته باقی مانده‌اند (رجایی، ۱۳۷۳: ۳۲۱-۳۲۲).

فرهین‌سازی، خلاقیت و آفرینندگی یکی از جوهره‌های فرهنگ ایرانی است که در تار و پود این فرهنگ تنیده شده است.

سیر تکوین تواریخ محلی

در پی فتح ایران به دست مسلمانان، شهرهای ایران بعضی به صلح و بعضی به جنگ تصرف شدند. بر همین اساس نیز یا طبق قوانین قدیم ایرانی یا مطابق قوانین اسلامی اداره آنها ادامه یافت تا این‌که در میانه‌های قرن پنجم قوانین اسلامی در همه جا جاری شد. هرچند تاریخ‌نگاران مسلمان به‌خصوص در قرون نخستین هجری همه سرزمین‌های اسلامی را وطن بزرگ خویش می‌دانستند اما به هر جهت از یک‌سو به خاطر دانش و تخصص آنها راجع به محل و منطقه زندگی خود و از سوی دیگر به جهت «حب وطن» و مفاخره ملی به نگارش تواریخ محلی و منطقه‌ای روی آوردند

(آیین‌وند، ۱۳۷۷: ۱۵۳-۱۵۴). در همین راستا کتب متعددی در زمینه تاریخ محلی نوشته شد که اساساً در جهت ثبت و ضبط فرایند اسلامی شدن شهرها بود.

کتاب‌هایی نظیر **تاریخ نیشابور** نوشته الحاکم، **فضایل بلخ** نوشته ابوبکر بن عمر، **تاریخ بخارا** نوشته نرشخی نمونه‌هایی از این دست به شمار می‌روند. این کتاب‌ها چگونگی بنا نهادن یک شهر جدید اسلامی یا چگونگی تبدیل یک شهر قدیمی به شهری اسلامی را بازگو می‌کنند. این تحول در پرتو قوانین اسلام صورت می‌گرفت و در فرایند این تحول علاوه بر دولت و خلافت علما، عرفا، محدثین و قضات نقش اصلی را داشتند. به همین جهت تواریخ محلی که نام آنها ذکر شد در برخی موارد در خدمت علم حدیث و در بردارنده احادیثی در بیان فضیلت شهر مورد نظر است. کتاب‌های فضایل که با نام شهرها گره خورده است عموماً به تک‌نگاشت‌هایی اطلاق می‌شد که در آنها مجموعه‌ای از آیات قرآنی، احادیث و منابع مورد اعتماد مربوط به ستایش محلی خاص وجود داشت. مطالبی که مشابه آنها در مقدمه‌های تواریخ محلی اعم از دینی و دنیوی نیز یافت می‌شود. بدین سان دیگر نمی‌توان این نوع را رشته‌ای از نوشته‌های تاریخی به‌شمار آورد؛ هر چند جلوه دیگری از دل‌بستگی به تقسیمات اقلیمی است که اغلب با نتایجی نه چندان خشنود کننده به جریان تاریخ اسلام مؤثر واقع شد لیکن به عنوان یکی از پربارترین رشته‌های تاریخ‌نگاری در اسلام سهمی وافر ادا کرده است (روزنتال، ۱۳۶۵: ۱۹۴-۱۹۵).

عمده کتاب‌های تاریخ محلی که به دست ما رسیده‌اند متعلق به قرن سوم تا حدود هفتم هجری هستند و از آنجایی که ظهور زبان فارسی دری و رستاخیز فرهنگی ایران زمین به‌طور عمده از شرق و مرکز ایران بوده است بیشترین سهم تواریخ محلی در این برهه زمانی (قرن سوم تا هفتم) متعلق به شرق و مرکز ایران است.

تاریخ‌های محلی موجود نشان می‌دهند که مورخان محلی، از یک شیوه خاص پیروی نمی‌کردند. آداب و رسوم رایج و محیط فرهنگی مورخان ایرانی در شکل بخشیدن به آثار آنان تأثیر مهمی داشت. این رسوم شامل میراث باستانی ایران و میراث جامعه اسلامی بود و در هر دو مورد، زندگی سیاسی و اجتماعی آنان صبغه دینی داشت.

به بیانی دیگر در همه ادوار، اشتغال به تاریخ محلی یکی از راه‌های مطلوب بیان ادبی و آگاهی گروهی بوده است. تمامی گروه‌های مختلف مردمی که در قلمرو اسلام سکنی داشتند وابستگی و تعلق خاطری که میان انسان و محل تولدش پل و پیوندی ایجاد می‌کند احساس کرده و بیان داشته‌اند. به عنوان مثال سلامی در خراسان به سان

ابن حزم در اسپانیا عدم وجود آثاری در مورد تاریخ محلی را رسوایی می‌شمرد و بدیهی است مؤلفی که تاریخ سایر اقلیم‌ها را می‌نگارد نمی‌باید از تاریخ کشور خویش غفلت کند (روزنتال، ۱۳۶۵: ۱۷۳).

با نگاهی به جوهره تواریخ محلی - که عموماً از قرن سوم هجری آغاز می‌شوند - می‌توان دریافت که از جهت تطور کلی دو رشته تاریخ نگاشته محلی یا ناحیه‌ای را می‌توان تشخیص داد که به اختصار آنها را تاریخ‌نگاری محلی دنیوی و تاریخ‌نگاری محلی دینی می‌خوانیم. تاریخ‌نگاری محلی دنیوی در اسلام دارای سوابقی بود که به دوران پیش از اسلام باز می‌گشت. این سوابق از ناحیه‌ای است که به لحاظ موقعیت جغرافیایی و فرهنگی می‌تواند ملتقای مکانی پنداشته شود که مسلمانان می‌توانستند در آنجا با این نوع آثار آشنا شوند (روزنتال، ۱۳۶۵: ۱۷۳-۱۷۴).

شکل و محتوای تواریخ محلی دنیوی - اسلامی از آن حکایت دارد که این آثار به نوعی زائیده تاریخ‌نگاری کلی است که در تطورات بعدی به طریق تاریخ‌نگاری محلی - دینی و اندیشه‌های فرهنگی ناحیه‌ای مختلف بر آن مؤثر واقع شده است. مشرق ایران دارای تاریخ‌نگاری محلی دنیوی شکوفایی بود که سنگ بنای حفظ میهن‌دوستی ایرانیان به شمار می‌آمد و دانشمندان ایرانی در ستایش بلخ و خراسان نغمه‌سرایی می‌کردند (روزنتال، ۱۳۶۵: ۱۸۳).

البته به‌رغم نظر روزنتال، تفکیک تاریخ‌نگاری محلی به دو شاخه دینی و دنیوی نمی‌تواند تفکیکی ماهوی باشد زیرا قرون نخستین اسلامی دوران تکوین و تثبیت هویت نوظهور ایرانی - اسلامی است و تاریخ‌نگاری محلی با انتقال سنن باستانی ایران پیش از اسلام به دامان این تمدن جدید در این فرایند نقش‌آفرین بوده است. چه این تواریخ از دیدگاه دینی و طبقات و محدثین نوشته شده باشد و چه از دیدگاه بیان حدیث ملکداری ایرانیان و مواریت آنان، در هر دو گونه، جهان‌بینی حاکم جهان‌بینی اسلامی است که به آرامی مرحله رشد و تکامل خود را طی می‌کند تا هویت تازه ایرانی در پرتو آن متولد شود. لذا نظرات روزنتال را بیشتر باید متناسب به دیدگاه‌های ایران‌مدارانه زمانه او و رواج اندیشه‌های باستان‌گرایی ایرانی دانست.

سوی آن تاریخ‌نگاری محلی آزادی عمل گسترده‌ای در اختیار تاریخ‌نگاری گذاشت و تنوع و محتوای بیشتری از تاریخ‌نگاری وقایع‌نگاشتی، تاریخ‌نگاری دودمانی و عمومی عرضه کرد، زیرا تواریخ محلی منابع و داده‌هایی در اختیار محقق امروز قرار می‌دهد که او را قادر می‌سازد در باب دیگر زوایای حیات تاریخی از جمله ساخت طبقاتی شهرها

و ولایات، تنوع شیوه‌های معیشتی و سیر تطور آن در طول تاریخ، روحیه اقوام مختلف، خاطره‌های تاریخی و وحدت جمعی، تکوین هویت جمعی و... اندیشه و تأمل کند. این‌ها امکاناتی هستند که دیگر حوزه‌های تاریخ‌نگاری کمتر از آن برخوردار هستند.

شاخص‌های هویت و خودآگاهی ایرانی در تواریخ محلی

ویژگی‌های اصلی هویت را باید در خودآگاهی تاریخی و خاطره جمعی جستجو کرد. به طور حتم هویت نیز همانند دیگر مفاهیم دارای شاخص‌هایی است که آن را نماد هویت می‌نامیم. مفاهیمی نظیر زبان، فرهنگ مشترک، زادگاه و... شاخص‌های هویت هستند. نکته مهم این است که این قبیل شاخص‌ها در رشته‌های مختلف به شیوه‌های متفاوت ظاهر شده است. مثلاً در ادبیات ایران، مقوله «حماسه» از شاخص‌های هویت، در تاریخ نیز بحث زبان و نگارش کتب فارسی نشانه توجه به هویت است. از میان منابع تاریخی، تواریخ محلی، به دلیل توجه ویژه آنها به هویت جایگاه مهمی دارند. در تواریخ محلی شاخص‌هایی نظیر توجه به زادبوم و ریشه‌یابی گذشته شهرها از جمله موارد مهم هویتی محسوب می‌شود؛ لذا توجه به این قبیل کتب اهمیت ویژه‌ای دارد.

۱. وطن‌دوستی

هنگام بحث درباره تاریخ‌نگاری محلی، ذهن هر محقق بر واژه «محل» تمرکز می‌یابد. عموماً، تاریخ محلی را فردی می‌نگارد که در آن محل متولد شده یا در آنجا زندگی کرده باشد. روزنتال در کتاب خود از حس تعلق به زادبوم یاد کرده و معتقد است: «مورخی که برای یک سرزمین تاریخ می‌نگارد هیچ‌گاه نمی‌تواند برای منطقه خود تاریخ ننویسد» (روزنتال، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۷۳).

در تأیید این نظر، باید اولین عامل اصلی تمایل به تاریخ‌نویسی محلی را وطن‌دوستی دانست. این مورد در اکثر تاریخ‌های محلی دیده می‌شود. در بعضی از کتاب‌ها در هاله‌ای از ابهام، و در کتاب‌های دیگر به صراحت به این موضوع اشاره شده است. بنا به گفته روزنتال، مافروخی در کتاب خود *محاسن اصفهان* به صراحت از حب وطن به منزله انگیزه نگارش کتابی در حوزه تاریخ محلی یاد کرده است (روزنتال، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۷۳). ضرورت رویکرد به تاریخ محلی از روی شوق به وطن نه تنها از سوی مافروخی، که در کتاب *تاریخ قم* محمدبن قمی (۳۷۸ق) نیز دیده می‌شود. آنجا که گفته است: «هر کس که مطالعه این کتاب نماید و نظر به این کتاب کند او را با قم و اخبار قم چنانچه مرا میل و ارادت است او را نیل و ارادت به خواندن بود» (حسن بن محمد قمی، ۱۳۶۱: ۱۴).

مورخان محلی دیگر نیز همین انگیزه را کم‌وبیش به صراحت یا در محتوای نوشته‌هایشان مطرح کرده‌اند. به عنوان مثال مؤلف **تاریخ سیستان** بدون ذکر مطلبی، کتاب خود را از بنیان سیستان آغاز کرده است، اما در صفحات بعدی با عباراتی نظیر «آنچه در ذات سیستان موجودست که در سایر شهرها نیست» (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۶-۷) برتری خاصی برای این منطقه نسبت به جاهای دیگر مناطق قائل شده است. فضایل نویسی شهر، ناحیه و... در تواریخ محلی از ویژگی‌های مهم و تبعات حاصل از وطن‌دوستی است. این جنبه از نگارش در کتاب‌هایی نظیر **تاریخ سیستان، التدوین فی احوال قزوین** اثر عبدالکریم قزوینی و **تاریخ بیهق** ابن فندق در قالب یک باب یا فصل آورده شده و در بعضی از کتاب‌های تاریخ محلی مازندران، در لابه‌لای نوشته‌ها دیده می‌شود. ذکر فضیلت شهر یا منطقه در تاریخ‌های محلی به دلیل شناساندن موقعیت منطقه‌ای، سیاسی، فرهنگی و تاریخی آمده و در عمل نمادی از احساس نیاز به ارزشمندی زادبوم و بزرگداشت آن شهر از سوی نویسنده بوده است. در تاریخ‌های محلی عموماً باب اول با فضیلت منطقه آغاز می‌شود. نویسنده در این فصل از زادبوم خود تعریف و تمجید می‌کند و می‌کوشد با بزرگ جلوه‌دادن حوادث بر اهمیت منطقه بیفزاید. البته باید در نظر داشت مفهوم وطن در نزد قدماً عموماً بر زادبوم دلالت داشته و اشاره یک شهر یا ولایت دارد که نویسنده به آن تعلق داشته است. این مفهوم با تلقی امروز از وطن تفاوت داشته است اما این وجه تمایز نباید ما را یکسره از حس تعلقات نویسنده نسبت به واحدی فراتر از شهر و زادبوم غافل کند.

شاخص‌ترین اثری که در این رابطه می‌توان به آن اشاره کرد **تاریخ سیستان** از مؤلفی نامعلوم است. آنچه که **تاریخ سیستان** را در میان کتب تاریخی این دوره بیشتر متمایز می‌سازد نگاه عمیق آن به هویت ایرانی است که نگاهی تک بعدی نیست. یادآوری حدیث پهلوانی و پادشاهی، بیان دوران اساطیری تاریخ ایران و... مؤلف را از ذکر تاریخ اسلامی و خلفا غافل نکرده است. **تاریخ سیستان** نماد هویت ایرانی در دورانی است که اعراب حاکم بدون توجه به ملاحظات اسلامی در پی عربی‌سازی فرهنگ ایرانی هستند.

آنچه که امروزه تحت عنوان هویت ملی تعبیر می‌شود به لحاظ تاریخی و در آیینۀ تاریخ ایران زمین، به‌خصوص تواریخ محلی، هویت ایرانی است که با ویژگی‌های بومی، فرهنگی و منطقه‌ای همراه با مؤلفه‌های دینی ممزوج شده است. کتاب **تاریخ**

سیستان در بین منابع تاریخ محلی از ویژگی‌های خاصی برخوردار است؛ به گونه‌ای که برخلاف بسیاری از تواریخ محلی، هویت ایرانی را در یک مجموعه ملی بررسی می‌کند و کمتر در حصار ویژگی‌های قومی، محلی و منطقه‌ای خاص قرار می‌گیرد. در نظر مؤلف افتخار به سیستان از افتخار به فرهنگ و مؤلفه‌های هویت ایرانی نشئت می‌گیرد و دیگر اینکه سایر مناطق کشور چون سیستان در آن زمان آمادگی خروج و ظهور امارت استیلا علیه دستگاه خلافت عربی و تلاش برای استقلال سیاسی که لازمه و پیش‌درآمد استقلال فرهنگی و هویتی است نداشته‌اند (صلاح، ۱۳۸۳: ۶۰-۶۱).

یادآوری حدیث پهلوانی و پادشاهی و دوران اساطیری تاریخ ایران، معرفی منحصر به فرد آیین مزدیسنا و ترسیمی از هویت ایرانی که به فرهنگ اسلامی به‌ویژه بخش تشیع آن پیوند خورده، از ویژگی‌های **تاریخ سیستان** است؛ به گونه‌ای که رگه‌های خودآگاهی تاریخی و حس تعلق به سنن و انگاره‌های مشترک در پهنه ایران فرهنگی در آن از تمامی تواریخ محلی مشهودتر است و شاید این‌ها مراحل جنینی روایت و خاطره ایرانی است که در دوره ایلخانان به احیای نام و هویت سرزمینی ایران منجر شد.

۲. تاریخ نگاری محلی و هویت های شهری

از دیگر شاخص‌های تاریخ‌نگاری محلی که حلقه مشترک با هویت جمعی دارد، توجه به ریشه تاریخی شهرهاست. ذکر چگونگی ساخته شدن و ریشه لغوی آن از نکته‌های مهم در امر هویت‌سازی در تاریخ‌های محلی است. در این خصوص نوعی تمایل به ریشه ایرانی دادن به شهرها در نوشته‌های این کتاب‌ها دیده می‌شود. ذکر ساختن بنای سیستان توسط گرشاسب (صلاح، ۱۳۸۳: ۲)، رویان توسط منوچهر (اولیاء، ۱۳۴۸: ۱۵-۲۱)، ساری توسط طوس نوذر (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۸۹) و نیشابور به دست انوش بن شپث و تجدید بنای آن توسط ایرج بن فریدون (الحاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۱۹۶-۱۹۷) نشان‌دهنده تلاش نویسندگان برای نشان دادن قدمت تاریخی بنای شهرهاست که البته درباره برخی از شهرها نویسندگان تواریخ عمومی و محلی و حتی روایات اسطوره‌ای، هویتی ملی و جهانی قائل هستند و بارزترین نمونه آنها استخر است. در روایات ایرانی شهر استخر در ایالت فارس نخستین شهر جهان و نیز مقر نخستین انسان - پادشاه یعنی کیومرث بوده است (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۸). زان پس تا سراسر تاریخ پیشدادیان، تاریخ فارس همسان و همسنگ تاریخ جهانی دانسته می‌شود زیرا تاریخ پیشدادیان از نظر ماهوی جنبه جهانی دارد. سپس در عصر کیانیان تاریخ ایران صبغه بارزتری به خود

گرفت زیرا خاستگاه سلسله سلطنتی بود. این وضع در دوران هخامنشی و سپس ساسانی تداوم یافت.

علاوه بر این، داستان‌های بسیاری از شاهان اسطوره‌ای ایران نظیر کیانیان و پیشدادیان در تاریخ‌های محلی دیده می‌شود که عموماً ریشه در خداینامه‌ها و شاهنامه‌ها داشته‌اند. علاوه بر نام شهر نویسنده که عنوان کتاب او محسوب می‌شود، ریشه لغوی و تاریخی مناطق کوچک نیز بررسی شده است. کتاب **تاریخ سیستان** و تواریخ محلی مازندران در زمره همین موارد می‌باشند. البته این تلاش‌ها بیشتر در قالب هویت بومی جای گرفته است تا هویت ملی؛ زیرا اولاً مورخ تاریخ محلی فقط درصدد است منطقه خود را بشناساند؛ ثانیاً تاریخ باستانی منطقه را با دوره اسلامی پیوند زده است. البته نباید از یاد برد که هویت‌های بومی مذکور با تار و پودهای نامرئی زبان، فرهنگ، آثار معماری و تاریخ سیاسی که از شاخص‌های هویت تاریخی است سرشته شده است و از کنار هم قرار گرفتن مجموعه هویت‌های محلی است که یک کل معنادار از هویت جمعی ایران قابل مشاهده است. در این فرایند اگر تاریخ‌نگار محلی نتواند بر زبان و فرهنگ تأکید کند دست کم تلاش می‌کند به لحاظ سیاسی تاریخ منطقه خود را تداوم تاریخی - سیاسی سرزمینی گسترده‌تر، با هویت سیاسی و تاریخی درخور ذکر و افتخار به شمار آورد. برای نویسنده تاریخ محلی آنچه اهمیت دارد تلاش برای نشان دادن قدمت تاریخی بنای منطقه است و این تلاش مورخ برای کسب هویت بومی است. فتح بخارا در ادامه ذکر بنای بخارا و شهرهای اطراف آن به خوبی مصداق این مطلب است (النرخسی، ۱۳۶۳: ۳۲ و ۵۲). علاوه بر این در کتاب‌های تواریخ محلی مازندران، سیستان، قزوین و... نیز در بخشی به فتح منطقه مورد نظر توسط مسلمانان اشاره شده است.

۳. تاریخ‌های محلی به مثابه اجزاء سازنده روایت ایرانی

شماری از محققان بر این باورند که تاریخ‌نگاری محلی در ایران، جزئی از تاریخ‌نگاری ملی و ایرانی محسوب می‌شود و هدف نویسندگان تاریخ محلی، مرتبط ساختن جغرافیا و تاریخ منطقه مورد نظر با کلیت تاریخی و جغرافیایی ایران و پیوند آن با هویت ملی است. بنا به نظر این دسته از محققان، تاریخ‌نگاری محلی از منظر مورخان ایرانی هیچ‌گاه به معنی گسست از ایران نبوده، بلکه توجه به تاریخ محلی و منطقه‌ای، خود درجه‌ای از خودآگاهی ملی و راهی برای انتساب به این هویت و تقویت آن محسوب شده است. آنان در ذکر گذشته‌های تاریخی شهرهای خود، وضعیت، نقشه و

جایگاه شهر خود را نسبت به ایرانشهر بیان می‌کردند و بدین‌سان درصدد پیوند عمیق آن را با کشور باستانی ایران نشان دهند (بهرامی، ۱۳۸۱: ۳۸). به اعتقاد این محققان «تاریخ محلی به عنوان جزئی از تاریخ ملی اساساً به مانند امری جزئی است و معنا، مفهوم و موقعیت خود را از امر کلی می‌گیرد» (خیراندیش، ۱۳۸۰: ۳).

هر چند این نظریه تا حدود زیادی منطقی و درست به نظر می‌رسد اما باید مفهوم هویت ملی را در تاریخ‌نگاشته‌های آن دوران بازشناخت تا بهتر بتوان نسبت آن را با هویت بومی درک کرد.

در نوشته‌های تاریخی سده‌های میانه ایران با این‌که هیچ واژه‌ای که دلالت بر مفهوم ملیت داشته باشد دیده نمی‌شود اما در آن دوران مفهومی وجود داشته است که حکایت از آگاهی به هویت مشخصی می‌کند. این هویت را که هم از نظر تاریخی و هم از لحاظ جغرافیایی مشخص می‌شد می‌توان با واژه «ایرانیت» توصیف کرد. به نظر لمبتون این احساس از تجربه مشترک فرهنگی و ادبی مردم نشئت می‌گرفت. با این‌که این احساس همراه با خاطره تاریخی امپراتوری ایران بود اما دلالت بر مفهوم سیاسی ملت و یا ملتی که مبتنی بر قومیت و سرزمین معینی باشد نمی‌کرد (لمبتون، ۱۳۸۲: ۵۷).

مورخان آن دوره بیشتر به هویت بومی توجه کرده‌اند تا هویت ملی؛ زیرا در آن زمان مفهوم هویت ملی به معنای امروز وجود نداشت. به ظن محققان این نظریه، تاریخ‌نگاری محلی، ثبت وقایع تاریخی محل زندگی نویسنده برای شناساندن آن منطقه به دیگران است. در واقع انگیزه اصلی مورخانی که به نگارش تاریخ محلی دست می‌زدند کسب افتخار برای منطقه بومی خود بوده است و به این مطلب اعتقاد داشتند که رویدادهای سرزمینشان شایسته ضبط در تاریخ است (ر.ک: نصیری، ۱۳۸۹).

نکته مهم این است که اگرچه همه مورخان تاریخ‌های محلی، خودآگاهانه به امر هویت‌سازی در حیطه ملی نظر نداشته‌اند اما خلق تواریخ محلی کمک شایانی به این امر کرده است. در حقیقت از تک‌تک تواریخ محلی در کنار هم تصویری جامع از هویت ملی به دست می‌آید.

۴. تاریخ‌نگاری محلی و تداوم اندیشه ایرانشهری

جنبه مهم دیگر تواریخ محلی نقشی است که در انتقال و تداوم اندیشه ایرانشهری در دوران اسلامی داشته‌اند.

مطابق اندیشهٔ ایرانشهری «شاهنشاه» در ساختار اجتماعی و مدنی جامعه ایرانی در رأس تمام نهادها، سازمان‌ها و گروه‌های اجتماعی قرار دارد و در نظر ایرانیان نمایندهٔ خدا بر روی زمین است. در تحلیل سیاسی پادشاه عامل تعیین‌کننده است و دگرگونی‌های جهان تابعی از دگرگونی‌های سرشت شاهی است. خدا پرتویی از روشنایی خود در نهاد او قرار داده و ترازوی داد را به دستش سپرده است تا زندگی اجتماعی مردم را بر پایهٔ داد و راستی راه برد و نگذارد ستمکاران و زورگویان بر مردم سر بلند کنند و بر ایشان چیره شوند (رستم‌وندی، ۱۳۸۹: ۲۳).

شاهان هخامنشی خود را برگزیدهٔ اهورا مزدا می‌دانستند و این معنا در سنگ‌نبشته‌های هخامنشی آشکار است. داریوش در کتیبهٔ بیستون می‌گوید: «اهورا مزدا... را به عنوان نمایندهٔ خویش در زمین برگزید. مرا شاه زمینی ساخت» (اصیل، ۱۳۸۱: ۶۲). آن عامل مزدایی و الهی مهم که در اندیشهٔ ایرانشهری و فرهنگ سیاسی ایرانی مقام معنوی ویژه و تأییدات خاصی برای پادشاه دارد بهره‌مندی از «فره ایزدی» است. فره به معنای نیکبختی و کمال یا رسیدن به خواسته و مطلوب است. رسیدن به این فره به معنای دستیابی به کمال وجودی خویش و تأیید ایزدی است که در سایه آن سعادت دو جهانی برای انسان میسر می‌شود (مجتبایی، ۱۳۸۱: ۹۲-۹۳). رکن دیگر اندیشهٔ ایرانشهری، پیوند و آمیختگی دین و شاهی است. با توجه به دامنهٔ شمول دین بر جلوه‌های گوناگون حیات بشری در گذشته، آنچه این نظم کیهانی و راستی را تعریف می‌کرد دین بود. از این‌رو میان شهریاری و دین پیوند و آمیختگی تقریباً تفکیک‌ناپذیری وجود داشت. آمیختگی شهریاری با دیانت و اخلاق در جامعهٔ ایرانی سابقه‌ای طولانی دارد. اقدام ساسانیان در ایجاد دیانت رسمی و پایه‌گذاری حکومت دینی که یکپارچگی آن در پرتو ترویج و حمایت از مذهب رسمی حفظ می‌شد رویکردی هوشمندانه بود. ساسانیان از ابتدا با روحانیون زرتشتی متحد شدند و این رابطهٔ محبت‌آمیز در میان دین و دولت تا آخر عهد آنان استحکام داشت. بنابر روایت پارسیان، اردشیر اول پس از جلوس هیربدان هیربد، تنسر را فرمان داد که متون پراکندهٔ اوستای اشکانی را جمع و تألیف کند تا آن را کتاب رسمی و قانونی قرار دهد (کریستین سن، ۱۳۸۸: ۵-۱۰).

بدین ترتیب دین و دولت در هم تنیده و یا به گفتهٔ اردشیر بابکان توأمان بود. تنسر، روحانی بزرگ، در این‌باره می‌گوید: «دین و ملک هر دو به یک شکم زاده شده‌اند. دو سیره که هرگز از یکدیگر جدا نشوند» (اصیل، ۱۳۸۱: ۵۷). با توجه به اینکه دین و پادشاهی در اندیشهٔ ایرانشهری پیوند ویژه‌ای با یکدیگر داشتند و همان‌گونه که دین پایه

پادشاهی بود و تقویت بنیان‌های شهرداری به همراهی دین بستگی داشت پادشاه بیشترین آسیب را از کوتاهی در دین یا فاصله نهاد دین پذیرا می‌شد.

یکی دیگر از ارکان اندیشه ایرانی شهری عدالت است. مفهوم عدالت در تاریخ اندیشه سیاسی اهمیتی خاص دارد که از مفاهیم بنیادین فلسفه‌های سیاسی قدیم و اندیشه سیاسی جدید است. در ایران باستان در اندیشه ایرانی شهری نیز توجه ویژه‌ای به این امر شده است و داستان‌های زیادی در متون مختلف از عدالت و رعایت عدالت توسط پادشاهان ایران شده است (ر.ک: نظام‌الملک، ۱۳۶۴: ۴۹).

زمانی که از احیای اندیشه ایرانی شهری در دوران اسلامی سخن به میان می‌آید منظور نبودی و یا کم‌رنگ شدن گرایش اسلامی ایرانیان نیست. به همین ترتیب وقتی که از گروه ایرانیان به دین جدید بحث می‌شود نباید میل به حفظ و بقای برخی شیوه‌های باستانی زندگی را چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی از نظر دور داشت.

خداوند سامان‌بخش امور هستی است. شه‌ریار بر روی زمین، عامل آسمان و استواری امور و جریان زندگی در مسیر خدا به شمار می‌رود. اقتدار شه‌ریار اساساً برخاسته از جایگاه و موقعیت هستی‌شناسی اوست. او به جهت بهره‌مندی از فره کیانی، نزدیک‌ترین جایگاه را در مراتب هستی به خداوند دارد و مردم نیز به همین جهت ملزم به پذیرش فرمان و خواست او که فرمان و خواست خدایی است می‌باشند.

چنین طرز تلقی به بهترین وجهی در تواریخ محلی خودنمایی می‌کند و محلی‌نگاران به این میراث ایرانی که اکنون با مبانی دین جدید مطابقت داده شده عنایت خاص دارند و به نوعی آن را رمز بقای ستون ملکداری ایرانی می‌دانند.

ابن بلخی در کتاب *فارسنامه*، البته نه به سبب انتساب آن به ایالت فارس، بلکه به خاطر اینکه کتابش تاریخ و کتاب ایرانیان است پس از بحث از ویژگی‌های ایران، مرزهای آن و ستایش ایرانی‌ها، طبقات چهارگانه پادشاهان ایرانی را بر می‌شمرد: «(۱) طبقه اول ملوک فرس که آن را پیشدادیان گویند. (۲) طبقه دوم از ملوک فرس و ایشان را کیانیان خوانند. (۳) طبقه سوم از ملوک فرس اشقائیان (اشکانیان) بودند. ۴. طبقه چهارم از ملوک فرس و ایشان را ساسانیان گویند» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۱۹-۱۷۳). نویسنده طبقات سه‌گانه نخست پادشاهان را به اختصار بیان کرده اما بخش اعظم مطالب کتاب خود را به تاریخ ایران در دوره ساسانیان اختصاص داده است.

هم‌چنین افضل‌الدین کرمانی در کتاب *بدایع الازمان* که تاریخ محلی کرمان است

آنجا که از شاهان سلجوقی کرمان صحبت می‌کند نمونه شاهان باستانی ایران را در ذهن خود داشته و در برخی مواقع به مقایسه و تشبیه آنان پرداخته است. خود سلاجقه کرمان نیز تحت تأثیر میراث باستانی ایران، شاهنامه خود را در قیاس با شاهان و پهلوانان اسطوره‌ای قرار می‌دادند. اسامی ایرانشاه، میرانشاه، سلطان‌شاه مؤید این مطلب است. علاوه بر این مؤلف **بدایع الازمان** به مناسبت‌های مختلف از آداب و فرهنگ باستانی به‌ویژه عید نوروز که در دربار سلاجقه کرمان رواج داشته سخن می‌گوید و قصیده‌ای را ذکر می‌کند که ازرقی شاعر در مدح مردانگی ایرانشاه، برادر سلطان ملک‌شاه، سروده و به بزرگ‌ترین نماد ایران جشن نوروز اشاره می‌کند: همایون جشن عید و ماه آذر خجسته باد بر شاه مظفر (افضل‌الدین ابو حامد کرمانی، ۱۳۲۶: ۱۴). افضل کرمانی به تاریخ و فرهنگ ایران به‌سان منبع الهام و نماد ملک‌داری و عدالت‌گستری می‌نگرد که هرگاه می‌خواهد برای شاهان سلجوقی راه و رسمی در کشورداری یا فضیلتی از فضایل ملوک را یادآور شود الگوهای ایران را به عنوان بهترین نمونه ذکر می‌کند.

تاریخ محلی دیگری که در باب توجه به عناصر اندیشه ایرانشهری درخور توجه و اهمیت فراوان است **تاریخ بیهقی** اثر ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق است. **تاریخ بیهقی** در اوائل نیمه دوم از قرن ششم هجری تألیف شده است. بیهقی نام قدیم ناحیه‌ای است از خراسان که سبزوار کنونی شهر عمده آن است. موضوع تاریخ بیهقی عبارت است از «تاریخ این ناحیه از ایران و مشاهیر و رجالی که بدانجا منسوبند از هر قبیل از علما و ادبا و شعرا و وزرا و سادات و کتّاب و حکما و اطباء و غیره» (ابن فندق، ۱۳۱۷: ۱۸-۱۹). هم‌چنین نویسنده فصلی در تاریخ سلسه‌های ایرانی طاهریان و صفاریان، سامانیان دارد (ابن فندق، ۱۳۱۷: ۷۰-۹۲).

۵. تاریخ‌نگاری محلی و نمادهای زبان

تواریخ محلی که در فاصله قرن سوم تا ششم هجری به نگارش درآمده‌اند عمدتاً تحت تأثیر فضای قرون سوم و چهارم هجری تألیف شده‌اند و این مسئله از عبارات و اسامی مشاهیر و محدثان آنها هویدا است. به‌عنوان مثال در کتاب **تاریخ نیشابور** نوشته الحاکم نیشابوری از دو هزار و هفتصد تن دانشمند که نام برده شده که تنها درصد ناچیزی از آن نام‌ها نام‌های ایرانی است و بقیه نام‌ها همه عرب با کنیه‌های عربی و نسبت‌های قریشی، ثقفی و تمیمی و... می‌باشند (حاکم نیشابوری، ۱۳۷۴: ۱۶). شمار تواریخ محلی فارسی به نسبت تواریخ محلی عربی که از سوی ایرانیان به نگارش

درآمده‌اند اندک است اما نقش آنها ارزشمند و تأثیرگذار است که در این میان **تاریخ سیستان** جایگاه رفیعی در این زمینه دارد.

کتاب **تاریخ سیستان** مربوط به دورانی است که به علت به قدرت رسیدن برخی تبارهای نژاد ایرانی و به تبع آن پشتیبانی هرچه بیشتر حاکمان از شاعران و ادیبان فارسی، نثر فارسی اقبال بیشتری برای نشو و نما پیدا کرد. سادگی و روانی، خالی بودن از هرگونه تکلف و تصنع، استفاده بسیار از واژگان و اصطلاحات فارسی و استفاده کم از واژگان عربی در سراسر **تاریخ سیستان** پیداست. استفاده این کتاب از منابع زرتشتی قابل توجه است. در این کتاب دوبار نام کتاب **بندهشن** ذکر شده است که نقل از ملک‌الشعراى بهار، هیچ یک از مورخان اسلامی از عرب و ایرانی تا دیرباز نام بندهشن را نمی‌دانسته، یا اگر دانسته، ذکر نکرده‌اند و این تنها کتابی است که از کتاب مذکور نام می‌برد و نیز تنها کتابی است که نام زرتشتیان را مزدیسنان که نام حقیقی آن قوم است یاد کرده است (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۴۳-۴۴).

در کتاب **فضایل بلخ** با اینکه مؤلف با تفسیر بلخ را عاری از یهودی، نصرانی، مجوسی و اهل ذمه و غیر آن می‌داند و مفتخر است که جز ملت حنفی هیچ ملت دیگر در آن نیست مگر اهل سنت جماعت (واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۴۴-۴۵). اما این تعصب در مذهب سبب نمی‌شود که مؤلف به تمجید زبان فارسی به عنوان نماد و درون‌مایه فرهنگ ایرانی نپردازد. وقتی زبان فارسی دری را زبان بهشتیان می‌داند و پارسی دری را زبان اهل بلخ معرفی می‌کند در واقع به تمجید زبان فارسی می‌پردازد (واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۱۷). پس از **تاریخ سیستان** در هیچ یک از منابع تاریخ‌نگاری محلی به اندازه **تاریخ بخارا** روند تکوین زبان فارسی دری و علقه‌های ایرانی در کرسی خراسان بزرگ، بخارا بیان نشده است. بخارا شهری بوده که سلسله سامانی از آنجا برخاست و امرای این سلسله پاسدار سنن و فرهنگ دهقانی آنجا شدند. به طوری که رستاخیز زبان فارسی و قوام فرهنگی - ادبی ایران از شرق، خراسان و بخارا تأیید گرفت و موارث کهن و باستانی در این مناطق زنده‌تر و پویاتر از سایر نواحی بوده‌اند. کتاب **تاریخ بخارا** نوشته نرشخی نیز مشحون از عناصر مذکور است؛ آنجا که به آتشیخانه‌های بخارا اشاره می‌کند و معتقد است که گور افراسیاب بر در شهر بخارا است و «اهل بخارا را بر کشتن سیاوش سرودهای عجیب است و مطربان آن سرودها را کین سیاوش گویند» (نرشخی، ۱۳۵۱: ۲۴). سوای این موضوع **تاریخ بخارا** حاوی گنجینه‌ای از نام‌ها و واژگان فارسی قدیم است که از دیدگاه زبان‌شناسی حائز اهمیت فراوان است.

نتیجه‌گیری

هویت‌ها ساخته می‌شوند و میل به شناسایی دارند و این شناسایی در قالب روایت بازنمایی می‌شود. روایت با ضرب‌آهنگ آرام خود توالی حوادث و علل و معلول را به پیش می‌برد. روایت مبتنی بر یک پی‌رنگ داستانی است که شاخص‌ترین شکل آن در هویت جمعی متبلور می‌شود. هویت جمعی برای شناساندن خود به کارویژه‌ای به نام خاطره جمعی نیاز دارد و این خاطره در هیئت سنن، انگاره‌ها، آیین‌ها و حتی رمزهای شخصیتی که در سرشت هویت جمعی نهفته است به کلیت روایت هویت جمعی شکل می‌دهد. خاطره ایرانی که از هویت جمعی آن در بستر روایت شکل گرفته از نظر رمزها و فرارمزهای هویتی در شمار هویت‌های فربه و انباشتی به حساب می‌آید زیرا دیرینگی و حضور درازآهنگ ایرانیان در تاریخ جهانی مجراهای متعددی برای بازنمایی خاطره ایرانی به روی آنان گشوده است که تاریخ‌نوشته‌های محلی یکی از ده‌ها روایت از خاطره «ایرانیت» یا «ایرانی بودن» است.

تاریخ‌نگاران محلی آشکارا یا نهفته و رمزگونه تعبیر خود را از زادبوم با خاطره ایرانی و مؤلفه‌های هویت جمعی ایرانیان گره زده‌اند. این رویکرد بستر خود را در تاریخ، اسطوره و ادبیات پیموده و پیشینه‌ای انباشتی برای مفاهیم عصر جدید مانند هویت ملی تدارک دیده است.

در تاریخ‌نگارستان‌های محلی اگرچه حُب زادبوم را می‌توان به عنوان انگیزه‌ای قوی در نگارش تواریخ محلی دانست اما در پس این انگیزه میل به دیرینه جلوه دادن تأسیس شهرها و انتساب بنیان‌گذاری آنها به پادشاهان اساطیری و تاریخی ایران مانند کیومرث، منوچهر، گشتاسب و قباد گونه‌ای بازتولید خاطره ایرانی در عصر اسلامی است. ایرانیان اگرچه با پذیرش آیین اسلام، به بازنگری و بازسازی هویتی خود پرداختند اما این به معنای نفی موارث پیشین یا انطباق آنها بر آموزه‌های آیین جدید نبود بلکه اینها در فرهنگ و هویت جمعی ایرانیان و به طور عمده در بستر تاریخ و ادبیات به حیات خود ادامه دادند. شاخص‌های هویتی موجود در تواریخ محلی خود دلالتی بر این استمرار است. این شاخص‌ها عبارتند از: (۱) یادآوری حدیث پادشاهی شاهان ایران باستان و دوران اساطیری تاریخ ایران با تأکید بر اندیشه آبادگری ایرانی؛ (۲) تأکید بر اعتقاد و مذهب پادشاهان ایرانی بر اساس «الناس علی دین ملوکهم» که تاریخ‌نگاران محلی با چشم‌اندازی به درست دینی پادشاهان ایرانی سعی در تعمیم ثبات دینی آنان در برابر رفض و بدعت مردمان عصر خویش داشتند؛ (۳) ایمان به اندیشه ایرانشهری در کنار

اعتقاد به اندیشه خلافت اسلامی؛ ۴) تأکید بر اندیشه ایرانی دایره عدالت و دادگری شاهان ایرانی در امر ملکداری (لاعمارہ الابالعدل و السیاسه) و توأمانی دین و دولت؛ ۵) پیوند و تألیف بین عناصر هویت‌گرای ایرانی با آموزه‌های اسلامی که نمونه بارز آن عید نوروز است؛ ۶) تکریم و حفاظت از نمادهای آیین گذشته که بیشتر در قالب آیین‌های فرهنگی و سنت‌های شهریار، ملکداری و پندارهای اجتماعی و مردمی می‌گنجد به همراه اقبال به آیین جدید در بازتعریف از نمادهای گذشته.

منابع

- آملی، اولیاءالله (۱۳۴۸)؛ *تاریخ رویان*، تصحیح منوچهر ستوده، بی‌جا: بنیاد فرهنگ ایران.
- آهنی، غلامحسین (۲-۱۳۴۱)؛ *شرح احوال و عقاید برخی از فلاسفه و عرفای ایران بعد از اسلام: ابن سینا، ابن مسکویه، ابن مقفع، خیام، فارابی، رازی، مولوی*، تهران: انتشارات قطره.
- آیین‌وند، سیدصادق (۱۳۷۷)؛ *علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی*، ج ۱، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن اسفندیار، محمد (۱۳۶۶)؛ *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، ج ۱، بی‌جا: پدیده خاور.
- ابن بلخی (۱۳۶۳)؛ *فارس‌نامه*، به اهتمام گای بستریخ و آلن نیکلسون، چاپ دوم، تهران: نشر دنیای کتاب.
- ابن فندق، علی بن زید بیهقی (۱۳۱۷)؛ *تاریخ بیهقی*، تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار، تهران: بنگاه دانش.
- اشپولر، بازورث؛ ک.کاهن؛ آ.ک لمبتون و ... (۱۳۸۰)؛ *تاریخ‌نگاری در ایران*، ترجمه و تألیف یعقوب آژند، چاپ اول، تهران: نشر گستره.
- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۶۷)؛ *تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء)*، ترجمه جعفر شعار، چاپ دوم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- اصیل، حجت‌ا... (۱۳۸۱)؛ *آرمانشهر در اندیشه ایرانی*، تهران: نشر نی.
- افضل‌الدین ابو حامد کرمانی (۱۳۲۶)؛ *تاریخ افضل یا بدایع الازمان فی وقایع کرمان*، به کوشش مهدی بیانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- انوری (۱۳۴۰-۱۳۳۷)؛ *دیوان انوری*، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- باسورت، ادموند کلیفورد (۱۳۷۸)؛ *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بلازی، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۶۷)؛ *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر قطره.
- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۴۲)؛ *تاریخ بلعمی (ترجمه تاریخ طبری بخش ایران)*، به اهتمام ملک‌الشعرای بهار و محمد پروین گنابادی، تهران: امیرکبیر.

- بهرامی، روح‌الله (۱۳۸۱)؛ «تاریخ‌نگاری ایرانی و هویت ملی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال چهارم، ش ۱۴، صص ۵۲-۵۵.
- *تاریخ سیستان* (۱۳۱۴)؛ به تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: نشر خاور.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک (۱۳۶۸)؛ *غرر اخبار ملوک الفرس یا غرر السیر*، ترجمه محمد فضایی، تهران: نشر نقره.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۱)؛ «هویت ایرانی در کشاکش تحولات سیاسی ایران در چهار قرن اخیر»، در *مجموعه مقالات مؤلفه‌های هویت ملی در ایران*، چاپ اول، تهران: دفتر نشر معاونت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با همکاری پژوهشکده فرهنگ و معارف.
- حاکم نیشابوری، ابوالعبدالله (۱۳۷۴)؛ *تاریخ نیشابور*، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی‌کدکنی، چاپ دوم، تهران: نشر آگه.
- حسن بن محمدقمی (۱۳۶۱)؛ *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن علی بن حسن، تصحیح سیدجلال‌الدین تهرانی، تهران: توس.
- خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۸۰)؛ «تاریخ شهری و موقعیت تاریخ‌های ملی در تاریخ‌نگاری ایرانی»، *کتاب ماه تاریخ جغرافیا*، سال چهارم، ش ۱۱-۱۰، صص ۳-۵.
- دیلمی، ابوالحسن (۱۳۶۳)؛ *سیرت الشیخ الکبیر ابوعبدالله ابن الخفیف الشیرازی*، ترجمه رکن‌الدین یحیی بن جنید شیرازی، تصحیح ان. ماری شیمیل، به کوشش توفیق سبحانی، تهران: بابک.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۴۶)؛ *اخبار الطوال*، ترجمه صادق نشئت، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۳)؛ *معرکه جهان‌بینی‌ها در خردورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان*، تهران: احیاء کتاب.
- رستم‌وندی، تقی (۱۳۸۹)؛ *اندیشه ایرانشهری در عهد اسلامی*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- روزنتال، فرانسیس (۱۳۶۵)؛ *تاریخ‌نگاری در اسلام*، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- روزنتال، فرانسیس (۱۳۶۸)؛ *تاریخ‌نگاری در اسلام*، ترجمه اسدالله آزاد، ج ۱، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲)؛ *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سیفی هروی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۲هـ/۱۹۴۳م)؛ *تاریخ‌نامه هرات*، به تصحیح محمد زبیر الصدیقی و سعی و اهتمام خان بهادر خلیفه محمد اسدالله، کلکته: مطبعة بیتست مشن.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۳)؛ *حماسه سراسر در ایران*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- صلاح، مهدی (۱۳۸۲)؛ «هویت ایرانی از منظر تاریخ سیستان با تکیه بر نقش صفاریان در بازسازی هویت ملی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال چهارم، ش ۱۶، ۸۵-۸۶.
- قریشی، امان‌الله (۱۳۷۳)؛ *ایران نامک: نگرشی نو به تاریخ و نام ایران*، تهران: مؤلف.
- کربن، هانری (۱۳۵۸)؛ *ارض ملکوت*، ترجمه ضیاء‌الدین دهشیری، تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها.
- کریستین سن، آرتور امانوئل (۱۳۸۸)؛ *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر.
- کسروی، احمد (۱۳۵۷)؛ *شهریاران گمنام*، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- گزنفون (۱۳۸۰)؛ *کوروش نامه*، ترجمه رضا مشایخی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

- لمبتون، آک (۱۳۶۲)؛ *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ----- (۱۳۶۳)؛ *سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
- ----- (۱۳۸۲)؛ *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر نی.
- مجتبیایی، فتح‌ا... (۱۳۸۱)؛ *دین پژوهی*، تهران: هرمس.
- معین، محمد (۱۳۷۷)؛ *فرهنگ معین*، تهران: امیرکبیر، جلد ۶.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۳)؛ «هویت، تاریخ و روایت در ایران»، در *مجموعه مقالات هویت، ملیت، قومیت*، به کوشش حمید احمدی، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- مقدسی، مطهرین طاهر (۱۳۴۹)؛ *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- میراحمدی، مریم (۱۳۶۹)؛ *کتاب‌شناسی تاریخ ایران در دوران باستان*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- *نامه تنسر به گشنسب* (۱۳۱۱)؛ تحقیق و تصحیح مجتبی مینوی، تهران: مطبعه مجلس.
- نرشخی، ابوبکر محمدین جعفر (۱۳۶۳)؛ *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبادی، تصحیح مدرس رضوی، چاپ ۲، تهران: توس.
- نظام‌الملک، ابوعلی (۱۳۶۴)؛ *سیاستنامه*، به کوشش جعفر شعار، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- نظامی گنجوی (۱۳۳۶)؛ *خمسه حکیم نظامی گنجوی*، تهران: نشر کتاب.
- هرودوت (۱۳۶۲)؛ *تاریخ هرودوت*، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- واعظ بلخی، ابوبکر عبدالله (۱۳۵۰)؛ *فضایل بلخ*، ترجمه فارسی عبدالله محمد بن محمد بن حسین حسینی بلخی؛ به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ.
- امیر خسروی، بابک (۸۹/۸/۱۰)؛ «اقوام ایرانی و ساختار دولتی آینده»، قابل دسترسی در:
<http://mag.gooya.com/politics/archives/024508.php>
- نصیری، رضا (۸۹/۷/۹)؛ «تاریخ‌نگاری محلی»، قابل دسترسی در:
<http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=3056>
- Armstrong, John (1982); *Nations Befor Nationalism*, Chapel Hill University of Nortcalifornia Press.
- Keith , Nicheal and S.Pile (1993); *place and politics of identity*, London: Routledge.
- Poole, Rose (1999); *Nation and Identity*, London: Routledge .